

Original Article

**Examination of the Transplantation Order of Retaliation Punishment (Qesas)
Body Part to the "Murderer" Himself**

Hamid Masjedsaraie^{1*}, Azam Nazari²

1. Associate Professor of Jurisprudence and Islamic Law, Semnan University, Semnan, Iran. (Corresponding Author)

Email: h_masjedsaraie@semnan.ac.ir

2. Master of jurisprudence and Islamic law, Mashhad, Iran.

Received: 30 Jun 2018 Accepted: 18 Nov 2018

Abstract

Although in keeping with medical advances, the customary legislator also addresses some of the new issues, such as organ transplantation and in Article 446 of the Criminal Code, it is accepted that if the victim transplants his amputated organ, the right to retribution punishment (Qesas) is not forfeited for him, the silence of the legislator in other respects raises the ambiguity that, firstly, is it lawful for a criminal to be legally entitled to a transplantation after retribution? Secondly, in the hypothesis that the criminal transplants his amputated organ after retaliation, is it possible for victim to request to amputate the organ again, or does it have such a right?

The present research seeks to find a compelling answer to these two questions, with the aim of eliminating the ambiguity of judges and thus avoiding unequal voting rights by the courts.

Reviewing jurisprudential principles and lawful authoritative sources suggest that, firstly, due to the amputation of criminal's organ, the observance of similarity has been taken place and the victim does not have any other rights in addition to amputation, therefore, it is justified to give a verdict to transplant a criminal's retaliated organ and secondly, based on the lawful reasons, the victim has this right to request to amputate the organ which is transplanted by criminal after retaliation, hence, it is appropriate for the legislator to resolve the ambiguity in this matter by adding a note to the aforementioned article to authorize such a legal act.

Keywords: Body Part; Retaliation Punishment; Murderer; Organ Transplantation

Please cite this article as: Masjedsaraie H, Nazari A. Examination of the Transplantation Order of Retaliation Punishment (Qesas) Body Part to the "Murderer" Himself. *Feghh Journal* 2017-2018; 9(32-33): 103-115.

واکاوی حکم پیوند عضو قصاص شده به خود «جانی»

(نقد ماده ۴۴۶ ق.م.ا)

حمید مسجdsرایی^{۱*}، اعظم نظری^۲

۱. دانشیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران. (نویسنده مسؤول) Email: h_masjedsaraie@semnan.ac.ir

۲. کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، مشهد، ایران.

دریافت: ۱۳۹۷/۴/۹ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۲۷

چکیده

گرچه همسو با پیشرفت‌های علم پزشکی، قانونگذار عرفی نیز به پاره‌ای از موضوعات جدید نظیر پیوند عضو، توجه داشته و در ماده ۴۴۶ ق.م.ا پذیرفته است که اگر مجنی‌علیه عضو مقطوع خود را پیوند بزند حق قصاص برای وی ساقط نمی‌شود، اما سکوت قانونگذار از جهات دیگر، این ابهام را برمی‌انگیزد که اولاً آیا از نظر شرعی، اساساً پیوند عضو پس از اجرای قصاص، برای جانی جایز است یا نه؟؛ ثانیاً در فرضی که جانی پس از قصاص، عضو مقطوع خود را پیوند بزند آیا مجنی‌علیه می‌تواند قطع مجدد آن را درخواست کند و یا این‌که چنین حقی ندارد؟ تحقیق حاضر، در صدد یافتن پاسخی قانع‌کننده برای این دو سؤال و با هدف ایجاد وحدت رویه قضائی می‌باشد.

بازخوانی مبانی فقهی و منابع معتبر شرعی، حاکی از این نتیجه است که اولاً از آنجا که به واسطه قطع عضو جانی، رعایت مماثلت صورت گرفته و مجنی‌علیه حق دیگری علاوه بر قطع عضو جانی ندارد، از این رو اساساً حکم به جواز پیوند عضو قصاص شده جانی موجه به نظر می‌رسد؛ ثانیاً مقتضای ادله شرعی آن است که پس از پیوند عضو قصاص شده توسط جانی، مجنی‌علیه حق دارد قطع دوباره آن را خواستار شود، از این رو مناسب است قانونگذار به منظور رفع ابهام در این موضوع، ذیل افزودن تبصره‌ای به ماده فوق‌الذکر، به جواز چنین اقدامی و جاهت قانونی ببخشد.

واژگان کلیدی: عضو؛ قصاص؛ جانی؛ پیوند عضو

مقدمه

قصاص در فقه، کیفری است که به حکم قانون و به وسیله مجنی‌علیه یا اولیای قانونی او علیه مجرم به کار می‌رود و باید در حدودی که قانون معین می‌کند، نظیر جرمی باشد که از طرف مجرم صورت گرفته است. پس باید جرم و مجازات شبیه هم باشند و هر تجاوزی که به اعضای بدن آدمی شود، جنایت بر اطراف نامیده می‌شود، مانند شکستن دست و بریدن عضو (۱).

امروزه با رشد و گسترش تحولات علمی که در حوزه علوم علی‌الخصوص علم پزشکی به وجود آمده است، پیشرفت‌های گوناگونی را در عرصه‌های مختلف در پی داشته و موجب شده است تا بسیاری از اموری که در گذشته بی‌فایده تلقی می‌شده و یا امکان انجام آن غیر ممکن بوده است به امری ممکن، جدید و در عین حال حیاتی تبدیل شود که یکی از آن‌ها پیوند عضو قطع شده است. با عنایت به این مهم که قصاص عضو، حق مسلم مجنی‌علیه محسوب می‌شود، این سؤال مطرح می‌شود که آیا پس از اجرای قصاص و امثال حکم شارع، شخص جانی می‌تواند عضو مقطوع خود را پیوند زند یا این‌که طبق مبنای دیگر، قصاص عضو، اقتضای همگونی در مجازات را داشته و در نتیجه باید به عدم جواز پیوند حکم نمود؟ لذا در این پژوهش علاوه بر نقل دیدگاه‌های گوناگون فقهی، مبانی فقهی مشروعیت یا عدم مشروعیت پیوند عضو قطع شده به شخص جانی پس از اجرای قصاص مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

پیشینه تحقیق

پیوند اعضا از جمله مسائل نوظهور در عرصه فقه است، اما موضوع پیوند عضو پس از اجرای قصاص، با سابقه‌ای بسیار در کلمات فقهایی چون شیخ طوسی (۲)، ابن ادریس (۳)، ابن براج (۴)، آیت... خوبی (۵)، امام خمینی (۶) و... مورد بحث و اختلاف نظر واقع شده است.

در همین راستا، بررسی پیشینه تحقیق و آثار موجود، گواه بر این است که با وجود چند مقاله‌ای که پیرامون پیوند عضو نگاشته شده است، از جمله: «نقش پیوند عضو در حق قصاص» (۷) یا «پیوند عضو جانی و مجنی‌علیه در قصاص» (۸) و

«پیوند عضو پس از قصاص» (۹)، اما در این تحقیقات اولاً عمدتاً درباره حکم پیوند عضو توسط مجنی‌علیه بحث شده است، در حالی که موضوع تحقیق حاضر، بررسی حکم فقهی پیوند عضو توسط جانی است، به علاوه این‌که از مراجع فعلی نیز استفتا به عمل آورده است؛ ثانیاً در نتیجه‌گیری برخی از این نوشته‌ها پیوند عضو، مانع از استیفای قصاص دانسته شده است، در حالی که ما پیوند عضو را سبب سقوط حق قصاص برای مجنی‌علیه ندانسته ایم؛ ثالثاً در این مقاله به طور خاص به این بحث پرداخته‌ایم که با پیوند عضو توسط جانی آیا مجنی‌علیه حق قطع مجدد آن را دارد یا نه؟ در حالی که در تحقیقات قبلی یا متعرض این فرع فقهی نشده و یا به صورت خیلی گذرا بدان اشارتی داشته‌اند.

طرح این مسأله در میان فقها به دلیل روایت معتبره است که ضعف سند آن با عمل اصحاب جبران شده است و در این روایت، غیاث بن کلوب از اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) و آن حضرت از پدرش امام باقر (ع) نقل کرده است که: مردی قسمتی از گوش مرد دیگری را قطع کرد. مرافعه نزد امام علی (ع) برده شد و او را قصاص کردند. آن دیگری، تکه بریده شده گوش خود را برداشت و به گوش خود پیوند زد و خوب شد. مرد دیگر نزد امام علی (ع) برگشت و تقاضای قصاص کرد. امام علی (ع) فرمان دادند آن را دوباره قطع کرده و دفن کنند و فرمودند: قصاص به جهت عیب و نقص است» (۱۰-۱۲).

درباره این‌که ضمیر کلمه «فأقاده» به مجنی‌علیه برمی‌گردد یا به جانی؟ دو احتمال وجود دارد: احتمال نخست: ضمیر به کلمه «رجلا» برمی‌گردد و مراد از آن همان جانی است. بر این اساس مقصود از «أقاده»، «اقاده به» به معنای «اقتص منه» است؛ احتمال دوم: ضمیر به کلمه «رجل» برمی‌گردد که همان مجنی‌علیه است. بر این اساس، مقصود از «أقاده منه» به معنای «اقتص له» است. بر اساس این احتمال، مورد روایت آنجا است که جانی بعد از قصاص، گوش خود را پیوند بزند (۱۳). حمل روایت بر معنای دوم درست‌تر به نظر می‌رسد، زیرا تعلیل به «شین» (عیب، نقص، زشتی) با عمل جانی مناسب‌تر است تا با عمل مجنی‌علیه (۱۴).

شایان ذکر است، اگرچه این روایت در مورد قطع گوش وارد شده و کلمات اصحاب نیز بر همین فرض متمرکز شده است، اما به اعتبار تعلیل عامی که در پایان روایت ذکر شده و نیز به استناد تنقیح مناط می‌توان حکم را به سایر اعضایی که به خاطر جنایت مورد قصاص قرار می‌گیرد تعمیم داد.

در بررسی سند حدیث مذکور، پیرامون اشتراک اسحاق بن عمار، اختلاف نظر شده است که اسحاق بن عمار، مشترک بین اسحاق بن عمار بن حیان، اسحاق بن عمار ساباطی و اسحاق بن عمار صیرفی می‌باشد و از سوی گرچه اسحاق بن عمار بن حیان به شهادت نجاشی امامی ثقه بوده (۱۵)، اما چون اسحاق بن عمار ساباطی در فهرست شیخ طوسی به فطحی بودن متهم شده است (۱۶) و اسحاق بن عمار صیرفی نیز مجهول است و در هیچ یک از کتب رجال توثیق و یا تضعیف نشده است و در خود روایت نیز قرینه‌ای بر تعیین هیچ یک نیست پس سند روایت دارای حجیت نمی‌باشد.

در پاسخ می‌توان گفت: اولاً این اشتراک مضرّ نیست، چراکه به شهادت نجاشی، صیرفی از القاب اسحاق بن عمار حیان است. بنابراین ادعای مجهول بودن وی صحیح نمی‌باشد. علاوه بر این که اسحاق بن عمار ساباطی نیز گرچه فطحی است، اما به شهادت شیخ طوسی ثقه می‌باشد (۱۶)؛ ثانیاً در مورد تعدد و وحدت دو عنوان اسحاق بن عمار بن حیان و اسحاق بن عمار ساباطی، بسیاری از رجالیون از جمله صاحب خلاصه الاقوال (۱۷)، صاحب منتهی المقال (۱۸)، صاحب شعب المقال (۱۹)، صاحب معجم رجال الحدیث (۲۰) و آیتا... شبیری زنجانی در کتاب النکاح (۲۱) معتقدند که اساساً این دو عنوان برای یک نفر می‌باشد و آن هم امامی ثقه است.

آیتا... خوئی در توجیه استبعاد تعدّد این دو عنوان به وحدت طبقه آن‌ها و دارای کتاب بودن هر دو اشاره کرده و سپس در تأکید این اتحاد می‌نویسد: شیخ در رجال خود و کشی و صدوق در مشیخه، اسحاق بن عمار را بدون هیچ گونه توصیفی ذکر نموده‌اند، در حالی که اگر مسمّای به این دو نام، دو نفر بودند بایستی آن‌ها وی را معین می‌نمودند که آیا ابن حیان است و یا ساباطی؟ همچنین در روایات فراوانی که اسحاق بن عمار بدون هیچ گونه توصیفی آمده است (۲۰). این

دیدگاه گرچه از سوی برخی رجالیون دیگر همچون شیخ بهائی (۲۲)، شیخ یوسف بحرانی (۲۳) محقق مازندرانی (۱۸) و محقق خواجه‌جویی (۲۴) مورد نقد قرار گرفته و به نظر، همین دیدگاه به واقعیت نزدیک‌تر است، اما به هر حال، قطعاً مراد از اسحاق بن عمار در این روایت، اسحاق بن عمار بن حیان می‌باشد که امامی ثقه است، زیرا از سوی روایت مذکور از امام صادق (ع) نقل شده است، در حالی که به شهادت شیخ علی بحرانی و محقق خواجه‌جویی اسحاق بن عمار ساباطی از هیچ کدام از ائمه معصومین روایت نقل نکرده است (۲۴-۲۳) و از سوی دیگر، چنانکه ظاهر عبارت نجاشی در کتاب رجال است و در کتاب منتهی المقال نیز بر آن تأکید نموده است (۱۸)، هر گاه در طریق روایت، غیث بن کلوب واقع شده باشد مراد اسحاق بن حیان است، چنانکه در روایت مورد بحث چنین است.

فلسفه و هدف قصاص عضو

مهم‌ترین اهداف و ویژگی‌های قصاص عضو از این قرار است:

۱- اجرای فرمان الهی در تأمین امنیت اجتماعی

به حکم فطرت و دین اسلام هر که عمل ناشایسته و یا جنایتی مرتکب شود، به علت نقض حرمت احکام الهی و ایجاد اختلال در نظم جامعه اسلامی باید مورد کیفر قرار گیرد (۲۵). این مجازات، هر چند که جنبه حق‌الناسی آن فزونی بر جنبه حق‌اللهی بودن دارد، ولی اجرای فرمان الهی را خاطر نشان می‌سازد (۲۶). بنابراین کسی که با صدمه بر جسم دیگری او را مجروح می‌سازد، عادلانه و منصفانه‌ترین مجازات او، رفتار به مثل است که در این صورت علاوه بر تسکین و تسلی قلب مجنی‌علیه، نقش به‌سزایی در التیام آسیب‌های اجتماعی و پیش‌گیری از جرایم انتقام‌آلود دارد (۲۶-۲۷).

۲- آسیب‌رسانی و تحقیر آمیز بودن

مجازات‌ها ذاتاً آزاردهنده و آسیب‌رساننده هستند و مجرم باید با تحمل آن‌ها درد و ناراحتی حاصل از انجام جرم را پذیرا شود، زیرا خود به دیگری یا دیگران این درد و ناراحتی را تحمیل کرده است. همچنین با عنایت به این که جامعه در قبال جرم انجام یافته آسیب‌دیده است، لذا آسیب‌زندگان

مماثلت عرفی به شمار آید، می‌توان گفت اگر مجنی‌علیه به رغم وجود شرایط پیوند از آن خودداری کرده، نمی‌توان جانی را از این حق محروم کرد، ولی اگر این شرایط برای وی فراهم نبوده، فراهم‌آوری امکان پیوند برای جانی مماثلت در شرایط قصاص را منتفی می‌سازد و در این صورت، قصاص مجدد وی بلامانع خواهد بود. به بیان دیگر، می‌توان گفت عدم اقدام مجنی‌علیه به پیوند، از مصادیق ترک درمان است که هرچند به عمد و با توان بر درمان باشد، نتیجه را عوض نمی‌کند و جانی به قصاص محکوم می‌گردد، ولی اگر شرایط پیوند برای مجنی‌علیه فراهم بوده و او استفاده نکرده، نمی‌توان جانی را از این امکانات محروم ساخت، وانگهی اصل بر جواز عمل است و تا دلیل کافی بر منع از آن وجود نداشته باشد، نمی‌توان از حق جانی بر پیوند ممانعت کرد و از آنجایی که جواز یا عدم جواز پیوند از حقوق الناس به شمار می‌رود تا زمان وجود دلیل شرعی بر حقی، حاکم یا قاضی حق منع از آن را نخواهد داشت (۷).

موافقین و مخالفین حکم پیوند عضو

طبق بررسی‌های فقهی، پیرامون حکم پیوند عضو مقطوع به شخص جانی پس از اجرای قصاص دو نظریه ارائه شده است، به طوری که برخی فقهای معاصر از جمله امام خمینی (ره) قائل به جواز پیوند عضو مقطوع به شخص جانی هستند (۶) و مطابق استفتای به عمل آمده در این خصوص، آیت‌ا... مظاهری گفته‌اند: «با صلاحدید دادگاه صالحه، می‌تواند» و آیت‌ا... علوی گرگانی نیز اظهار داشته‌اند: «در مواردی که قصاص عضو به عنوان حکم‌الله و حد الهی باشد، جانی نمی‌تواند عضو قطع شده را پیوند بزند، اما در موارد حق‌الناس با رضایت مجنی‌علیه مانعی ندارد.» از این رو جانی با صلاحدید دادگاه صالحه و رضایت مجنی‌علیه می‌تواند اقدام به پیوند عضو مقطوع خود نماید.

در مقابل، برخی فقهای متقدم و معاصر از جمله ابن ادریس (۳)، ابن براج (۴)، و آیت‌ا... خوبی (۵) قائل به عدم جواز پیوند عضو مقطوع به شخص جانی هستند. در این راستا شیخ طوسی در کتاب خلاف بیان می‌دارد: «اگر کسی گوش

نبايد مصون از تحقير فردی و اجتماعی باشند. این تحقیر، پاداش عدم توجه به مقرراتی است که جامعه به آن‌ها احترام می‌گذارد و حریم آن‌ها را محفوظ می‌دارد. عدم رعایت تقدس حریم اجتماعی موجب می‌شود تا متجاوزان تنبیه شوند (۲۸).

۳- جلب رضایت مجنی‌علیه

یکی از نموده‌های بارز حمایت از فرد جنایت‌دیده، جلب رضایت مجنی‌علیه برای تأمین و اجرای عدالت است که در اعمال کلیه مجازات‌ها صادق می‌باشد (۲۸). با عنایت به این‌که مجرم با ارتکاب جرم و حرمت‌شکنی احکام الهی و نقض قانون دینی، موجب وارد آمدن آسیب به مجنی‌علیه شده است، لذا عدالت کیفری اقتضا می‌کند که بر اساس مماثلت میان جرم و مجازات و رعایت اصل مقابله به مثل، مجرم به همان صورتی که مرتکب جرم شده است، مجازات گردد (۲۹).

در خصوص شرط مماثلت در قصاص عضو، می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا مماثلت، امری عرفی و به تناسب زمان و مکان قابل تغییر است یا آنکه شرع برای مماثلت، شیوه ثابتی را برای همه زمان‌ها بیان کرده است؟ اگر مماثلت عرفی و متغیر به حسب زمان و مکان معیار باشد، می‌توان گفت اگر مجنی‌علیه از امکان پیوند عضو برخوردار است، شرط مماثلت عرفی اقتضا می‌کند که این حق به جانی نیز داده شود و در صورت نبود امکان پیوند برای مجنی‌علیه، جانی نیز از این حق محروم گردد، در صورتی که اگر معیار حکم ثابت در شرع باشد مماثلت، یعنی همگونی بین جنایت و مورد قصاص و شرایط دیگری که به حسب زمان و مکان می‌توان در نظر گرفت، چه بسا دخیل در حکم نباشد. در تحلیل این مساله به نظر می‌رسد احراز مماثلت، امری عرفی است و به تناسب زمان و مکان باید در وجود یا عدم وجود مماثلت اظهار نظر کرد و اطلاق آیاتی که در تشریح قصاص وارد شده است با متغیر و عرفی بودن مماثلت سازگاری دارند و تنها قیدی که برای آن وجود دارد، نهی از اسراف در قصاص است که در آیه ۳۳ سوره اسراء از آن نهی شده است.

حال با توجه به عرفی بودن مماثلت و این‌که تفاوت در شرایط جنایت و قصاص هم می‌تواند دست کم امروزه به دلیل برخورداری از دانش پیوند عضو در پزشکی از موارد عدم

دیگری را قطع کند، گوش او قطع خواهد شد. اگر جانی گوش خود را پیوند زند، مجنی علیه حق دارد خواستار قطع دوباره آن شود و آن را جدا کند» (۲) و با فرض جواز پیوند، اذن یا عدم اذن مجنی علیه شرط نیست (۱۳، ۳۱-۳۰).

در ذیل به بررسی هر یک از دو دیدگاه، ادله وارده و نقد آن می‌پردازیم:

۱- تحلیل و نقد ادله موافقین جواز پیوند

قائلین به جواز پیوند عضو مقطوع جانی پس از اجرای قصاص، ادله‌ای را در اثبات ادعای خود بیان کرده‌اند که ذیلاً به بیان ادله و نقد آن می‌پردازیم:

۱-۱- کتاب: قائلین به جواز پیوند، به آیه ۲۹ سوره بقره استناد کرده‌اند: «اوست آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید، سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست.» مفسرین گفته‌اند: «زمین و تمام امکانات و مواهبی که خداوند در آن قرار داده، برای استفاده و سودبری انسان آفریده شده است و اصل در خلقت «اباحه» است، یعنی برای انسان جایز و مباح است که از طبیعت هر نوع استفاده‌ای ببرد، مگر آنچه را که از آن استثنا شده و از تحت عموم اباحه خارج گردیده است» (۳۷-۳۲).

۱-۲- قواعد فقهی: برای اثبات جواز پیوند عضو می‌توان

به قواعد فقهی زیر استناد جست:

۱-۲-۱- قاعده نفی عسر و حرج: مفهوم قاعده نفی عسر و حرج این است که در اسلام هر حکمی که موجب عسر و حرج بر مردم باشد، به مقتضای امتنان و لطف الهی وجود ندارد. منظور از عسر و حرج مشقتی است که بیش از حد متعارف باشد. بنابراین مبنای قاعده نفی عسر و حرج در واقع همان قاعده نفی ضرر است و ضابطه ضرر و حرج هر دو، ضابطه شخصی است نه نوعی (۳۹-۳۸).

در تأیید دلیل فوق قابل ذکر است که مفاد این قاعده، برداشتن حکم حرجی اعم از تکلیفی یا وضعی است، زیرا شریعت اسلام بر سهولت و آسان‌گیری بنا شده است و باید معیار را حرج شخصی دانست و در مواردی که احکام، موجب مشقت و حرج شخصی است به مقتضای قاعده، منتفی و به

احکام ثانویه ترخیصی تبدیل خواهد شد و منظور از حرج شخصی به مفهوم عرفی آن است که تشخیص آن بر عرف و عادت می‌باشد و به همین دلیل صدق مشقت و حرج در مورد اشخاص مختلف فرق می‌کند و گاهی از مشقت و عسر و حرج به ضرورت و شرایط اضطراری تعبیر می‌کنند» (۴۰-۳۹).

۱-۲-۲- قاعده تفسیر مضیق قوانین جزائی: قاعده «تفسیر

مضیق قوانین جزائی و عمل به قدر متیقن» اقتضا می‌کند که تفسیر قوانین باید محدود باشد و نیز باید قانون را به صورت محدود، علیه متهم و به صورت وسیع، به نفع متهم تفسیر کرد (۴۱). بنابراین به استناد این قاعده تنها به قطع عضو به جهت قصاص اکتفا کرده و در غیر آن، اصل برائت جاری می‌شود. در راستای تأیید ادعای جواز پیوند عضو مقطوع به شخص جانی، ماده ۴۴۵ ق.م.ا مقرر می‌دارد: «مداوا و بیهوش کردن مرتکب و بی‌حس کردن عضو او پس از اجرای قصاص جایز است» (۲۸). از این ماده به دست می‌آید که ولایت مجنی علیه بر جانی صرفاً برای اجرای قصاص است و پس از این که قصاص صورت گرفت سلطه‌ای برای مجنی علیه وجود ندارد، بلکه جانی اختیار خودش را دارد و اطلاق ماده اقتضا می‌کند بلافاصله پس از قصاص بتوان این اقدامات را انجام داد (۴۲).

۱-۲-۳- قاعده اباحه: اصل اباحه، مقابل اصالت حظر بوده

و به معنای حکم اولی عقل به جواز تصرف در اشیا با قطع نظر از وجود شرع و حکم شارع نسبت به آن‌ها می‌باشد. اعضا و اموال هر انسانی ملک خود اوست، اگرچه تصرفش محدود به حدود شرعی است و به طور قطع در صورت مصلحت جایز و یا واجب است در اعضا یا اموال خود تصرف صالحانه بکند. بنابراین به استناد «اصاله الاباحه» می‌توان قائل به جواز پیوند عضو مقطوع به شخص جانی شد، زیرا اصل در اشیا، اباحه و حلیت است، مگر در صورتی که دلیل خاصی بر حرمت و منع از آن رسیده باشد (۳۰، ۳۴، ۴۴-۴۳).

۱-۳- رابطه مالکیت میان انسان و اعضای بدن: برخی

فقه‌ها و حقوقدانان معتقدند که انسان نسبت به اعضای بدن خود از مالکیت ذاتی و طبیعی برخوردار است (۴۷-۴۶). آیت‌ا... خوبی معتقد است که انسان نسبت به نفس، اعضا، افعال و ذمه خود مالک است و این امری بدیهی است و این

قوقی آن است که در حقیقت مالکیتی ذاتی و طبیعی است (۴۷).

۴-۱- تحقق اهداف مقرر در اجرای حکم قصاص عضو:

جاری شدن حکم قطع عضو جانی، موجب محقق شدن اهداف در نظر گرفته شده برای قصاص عضو می‌گردد، به گونه‌ای که قصاص سبب حیات و بقای جامعه و دوام حکومت عدل و قسط اسلامی است، لذا با قطع عضو جانی، به افرادی که استعداد ارتکاب جرم را دارند، هشدار می‌دهد که از ادامه فکر ارتکاب جرم منصرف شوند و این موجب ایجاد نظم و امنیت در جامعه می‌شود و نیز اجرای حکم الهی موجب تحقیر جانی و محقق شدن رضایت مجنی‌علیه می‌شود (۲۸).

۲- تحلیل و نقد ادله مخالفین جواز پیوند

بر اساس حق قصاص، فرد مجنی‌علیه که عضو خود را از دست داده است، می‌تواند خواستار آن شود که با قطع عضو جانی، وی برای همیشه از حق برخورداری از آن عضو محروم شود و حق پیوند عضو مقطوع خود را ندارد که در این راستا برخی فقها بیان می‌دارند: «عضو قطع شده به جهت قصاص را نمی‌توان پیوند زد، یعنی اگر جانی بخواهد پیوند بزند، کار حرامی را مرتکب شده و باید جلوگیری نمود، بلکه اگر پیوند هم بزند دو مرتبه از باب قصاص قطع گردد» (۵۱). همچنین مطابق استفتای به عمل آمده، آیت‌... مکارم شیرازی معتقد است: «عضو قطع شده متعلق به صاحب آن است، ولی پیوند آن به صاحب اصلی علاوه بر وجود روایت، با فلسفه مجازات و قصاص اشکال دارد، اما می‌توانند به دیگری با اجازه صاحب اصلی پیوند بزنند. دلیل عدم جواز پیوند به خود جانی، در باب قصاص از فقه، این مسأله مشهور است که اگر گوش قطع شده را به جای اولش پیوند بزنند و پیوند بگیرد «مجنی‌علیه» می‌تواند آن را قطع کند تا همانند خودش شود و حدیثی در این زمینه از امام باقر (ع) نقل شده که یا سند آن معتبر است و یا حداقل «معمول به اصحاب» می‌باشد. «ذیلأ به ادله وارده پیرامون این ادعا و نقد آن اشاره می‌شود:

۱-۲- کتاب: از قرآن کریم می‌توان به آیه ۹۴ سوره بقره

استدلال کرد؛ در این آیه آمده است: «فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا

تسلط انسان بر بدن از سوی شارع امضا شده است (۴۸). بنابراین میان انسان و اعضای بدن وی رابطه مالکیت حقیقی وجود دارد، زیرا اعضا و اجزای انسان از لحاظ وجودی، وابسته به هستی ما بوده و دارای هویت مستقلی نمی‌باشد، لذا انسان هرگونه تصرفی که بخواهد می‌تواند در آن‌ها انجام دهد (۴۹).

در تأیید ادعای فوق به قاعده «سلطنت» استدلال شده است که بیان می‌دارد هر مالکی می‌تواند هرگونه تصرفی در مال خود بنماید و این حق دارای دو اثر می‌باشد: یکی اثر مثبت، بدین معنا که هر مالکی می‌تواند هر تصرفی در ملک خود بنماید؛ دیگری اثر منفی، بدین معنا که هر مالکی می‌تواند مانع تصرف دیگران در ملکش شود (۵۰). از این قاعده برای اثبات اقتدار و سلطنت انسان بر بدن خود، می‌توان از دو راه استدلال کرد: اول، راه اولویت: تردیدی نیست که انسان‌ها بر اموال و دارایی خود سلطنت و اقتدار دارند، به گونه‌ای که قانونگذار نیز تجاوز به حریم اموال دیگران را حرام شمرده است. سلطه بر ذات، نسبت به سلطه بر مال در مرتبه سابق و بلکه ملاک و علت سلطنت بر اموال همان سلطنت بر جان است، چراکه انسان، چون مالک ذات، فکر و قوای خود است، مالک اموالی هم که از تلاش آن حاصل می‌شود، خواهد بود. بنابراین می‌توان گفت که اگر انسان بر مال خود سلطنت دارد به طریق اولی بر جان خود نیز سلطنت خواهد داشت؛ دوم، روش عقلا: برخی معتقدند ولایت انسان بر خودش و این‌که زمام کارهایش به دست خود اوست، امری عقلایی است، زیرا در نظر عقلا انسان‌ها هم‌چنانکه بر اموال خود سلطه دارند، بر جان و پیکر خود نیز مسلط هستند و قواعد عقلایی که مبنای مردم در کارهایشان است نیازی به تأیید و همچنین تصریح قانونگذار به درستی آن‌ها ندارند، زیرا اگر خداوند به آن‌ها راضی نبود، می‌بایست عدم رضایت خود را بیان می‌کرد (۱۴).

در علم حقوق نیز بیان شده است که تصرف و حق اختصاصی نسبت به شیء موجب حصول مالکیت نسبت به آن می‌گردد و این موارد نسبت به اعضای انسان وجود دارد و علی‌رغم نامأنوس بودن با مالکیت شخص نسبت به اعضای بدن خویش این مالکیت از بارزترین مصادیق مالکیت در مفهوم

اَعْتَدَى عَلَيكُمْ؛ هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید.» پیرامون تفسیر آیه فوق بیان شده است که: «مماثلت در قصاص شرط است و این حکم عام است و تعبیر به فَاَعْتَدُوا برای رعایت مماثلت است. بنابراین اسلام به هر کس حق می‌دهد که اگر به او تعدی شود به همان مقدار مقابله کند» (۵۳-۵۲). برخی نیز گفته‌اند: «تعبیر به کلمه «مثل» برای اشاره کردن به لزوم دقت کامل است که کوچک‌ترین تجاوز و اعتدایی اضافه بر قصاص صورت نگیرد، زیرا «مثل» مانند همدیگر بودن است، در صفات اَصِيلَه و ممتازه، برخلاف «مشابهت» که مطلق برابر بودن باشد» (۵۴). بنابراین استدلال می‌شود که اگر جانی، عضوی از بدن مجنی‌علیه را قطع کرده باشد، جانی می‌بایست از استفاده از این عضو محروم گردد و این در حالی است که با پیوند عضو قطع شده، حق استفاده از عضو خود را خواهد داشت که با این کار، مماثلت در قصاص از بین خواهد رفت.

۲-۲- سنّت: پیرامون عدم جواز پیوند عضو پس از اجرای قصاص روایتی بدین مضمون وارد شده است: «امام صادق (ع) از پدرش نقل کرده است که مردی قسمتی از گوش مرد دیگری را قطع کرد. مرافعه نزد امام علی (ع) برده شد و او را قصاص کردند. آن دیگری، تکه بریده شده گوش خود را برداشت و به گوش خود پیوند زد و خوب شد. مرد دیگر نزد امام علی (ع) برگشت و تقاضای قصاص کرد. امام علی (ع) فرمان دادند آن را دوباره قطع کرده و دفن کنند و فرمودند: قصاص به جهت عیب و نقص است» (۱۰، ۵۸-۵۵).

این روایت بیانگر آن است که قدرت بازدارندگی قصاص از جرم و جنایات در گرو مماثلت میان جنایت و عقوبت آن است. با توجه به این که جانی، عضوی از بدن مجنی‌علیه را قطع کرده است، مرتکب می‌بایست همانند مجنی‌علیه از استفاده از این عضو محروم گردد و این در حالی است که جانی با پیوند عضو قطع شده‌اش، حق استفاده از عضو خود را خواهد داشت و با این کار، مماثلت در قصاص از بین خواهد رفت. بنابراین جانی پس از اجرای قصاص عضو نمی‌تواند اقدام به پیوند عضو مقطوع خود نماید.

پیرامون عدم جواز پیوند عضو پس از اجرای قصاص روایتی دیگر نیز وارد شده است که پیامبر (ص) فرمودند: «او را ببرید دستش را قطع کنید، سپس حسم (داغ) کنید» (۵۹). نحوه استدلال به این روایت بدین گونه است که پیامبر (ص) در مقام بیان بوده و پس از قطع دست جانی، برای قصاص تنها دستور داغ کردن موضع قطع را داده است. بنابراین اگر چیز دیگری مثل پیوند هم جایز بود، پیامبر (ص) آن را نیز متذکر می‌شدند و چون سکوت در مقام بیان، مفید حصر است، پس تنها «حسم» جایز است نه پیوند (۳۰).

در رد ادعای فوق، قابل ذکر است که بی‌شک، قصاص عضو از جمله حق الناس محسوب می‌شود و در آن تساوی معتبر است و به هیچ وجه در آن تعدی جایز نیست، و مراد از «شین» در حدیث، ننگ و عار مساوی با جنایت جانی در مورد مجنی‌علیه است که با قطع عضو محقق می‌شود. بنابراین مجالی برای ایجاد ننگ و عار بیشتر باقی نمی‌ماند، حتی اگر فرض شود که مجنی‌علیه با فراهم بودن امکانات، نسبت به پیوند عضو خود مسامحه کرده باشد، جدا بعید است که فتوا داده شود مبنی بر این که مجنی‌علیه می‌تواند پس از قصاص جانی، از پیوند عضو جنایت‌کننده جلوگیری نماید یا اگر پیوند زد، مجنی‌علیه می‌تواند دوباره وی را قصاص کند. چنین فتوایی موجب تعدی کردن مجنی‌علیه بر جانی بیش از مقداری است که جانی بر وی تعدی کرده و چنین کاری قطعاً حرام است (۳۱).

از سوی دیگر، اگرچه صاحب جواهر روایت را «حسنه و موثقه» توصیف کرده (۵۵) و آیت‌الله خویی آن را «معتبره» (۵) و برخی دیگر آن را به «صحیحه» تعبیر نموده‌اند (۶۰)، اما در مقابل، برخی (۶) سند روایت را به خاطر عدم توثیق، ضعیف دانسته و بر این باورند که سند روایت، مورد اعتماد نیست، زیرا روایت شیخ صدوق در «مقنع» مرسله است و در نقل شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» غیاث بن کلوب در سند آن آمده که به ثقه بودن وی تصریح نشده است و شیخ طوسی در «عده الاصول» می‌گوید: در صورتی که خبر او معارضی نداشته باشد، امامیه به آن عمل می‌کنند که این تعبیر نوعی عدم اعتماد به روایت را می‌رساند (۶۱).

خود را با دست خود، به هلاکت نیفکنید.» مفسرین دست را کنایه از قوت و استطاعت دانسته‌اند و نیز مراد از تهلکه، اعم از هلاکت دنیوی و اخروی است و مراد از القا به تهلکه، اقدام به هر عملی است که موجب وقوع در هلاکت انسان یا ترک عملی که باعث هلاک آدمی و از بین رفتن حیات انسان گردد (۳۵، ۴۹، ۵۲، ۵۴).

با عنایت به این که آیه شریفه مطلق است و نهی از تمامی رفتارهای افراطی و تفریطی را شامل می‌شود، لذا با حرام شمردن القا در تهلکه، سلطنت بر نفس نفی می‌شود. به عبارتی، رابطه انسان با اعضا و جوارح بدن خود، «رابطه مالکیت» نیست که هر نوع تصرف مالکانه مانند فروش، هبه، اجاره و... در آن‌ها جایز باشد، بلکه «رابطه استحقاق استفاده» است، یعنی انسان حق دارد از اعضا و جوارح، بهره‌برداری و استفاده معقول و صحیح داشته باشد (۴۴). همچنین روح یا نفس انسان، علت موجد و سبب فاعلی برای بدن نیست و بلکه نقش آن تدبیرگر و اداره‌کننده امور بدن به اذن الله است، لذا بین روح و تن، رابطه مالکیت ذاتی تکوینی وجود ندارد و نیز دلیل شرعی دال بر وجود رابطه مالکیت میان روح و جسم ذکر نشده است (۴۶). همچنین حرام بودن ضرر رساندن بر نفس، جنایت بر نفس و ظلم بر نفس نشانگر نبود سلطه انسان بر نفس خود است (۶۳). در نتیجه با فقدان رابطه مالکیت میان انسان و اعضای بدن، پس از اجرای قصاص عضو، جانی مالک عضو مقطوع خود نخواهد بود تا بتوان حکم به جواز پیوند داد.

در رد ادعای فوق باید گفت که با پذیرش این مبنا که مالکیت انسان بر اعضای بدن خود از بارزترین مصادیق مالکیت ذاتی است، زیرا آنچه را که برای حصول مالکیت نسبت به چیزی نیاز است، تصرف و حق اختصاصی نسبت به آن می‌دانند و سلب تصرفات انسان را در این گونه اشیای غیر قانونی محسوب می‌کنند، - جانی مالک عضو مقطوع خود خواهد بود و حتی می‌توان مالکیت تشریحی نیز برای اعضای بدن قائل شد، زیرا مالکیت انسان بر اعضای بدن خویش امری عقلانی است که از طریق اتفاق آرای خردمندان و و تبانی عملی آنان کشف شده و از سوی شارع مقدس نیز که از عقلاست رد و

همچنین استدلال بر دستور پیامبر (ص) مبنی بر حسم و داغ کردن عضو قطع شده، از این جهت نارساست که پیامبر (ص) در مقام بیان همه آنچه با مساله قطع عضو ارتباط پیدا می‌کند، نبوده، بلکه مقام حفظ جان قصاص شده و جلوگیری از خونریزی بوده است و چون در آن روز برای جلوگیری از خونریزی راهی جز حسم (داغ کردن) وجود نداشته، حضرت دستور داغ کردن موضع قطع را داده‌اند تا مبادا شخص در اثر خونریزی زیاد تلف شود، لذا پیامبر (ص) ارشاد به این امر فرموده‌اند (۶۱-۳۰).

۳-۲- مردار و نجس بودن عضو مقطوع: یکی دیگر از دلایل عدم جواز پیوند، مردار و نجس بودن عضو مقطوع است. در کلام فقهای متقدم از جمله شیخ طوسی آمده است: «از نظر فقهای عامه، نماز با این گوش پیوند زده، صحیح نیست، زیرا این شخص شیء نجسی را بی‌آنکه ضرورتی در میان باشد، با خود حمل می‌کند. از این رو نماز با این گوش صحیح نیست و مقتضای مذهب ما نیز همین است» (۱۱). بنابراین همراه داشتن نجاست به عنوان یکی از موجبات بطلان نماز محسوب می‌شود و با توجه به این که با پیوند عضو مقطوع، این عضو همیشه همراه فرد است، لذا نماز وی به صورت دائم، محکوم به بطلان خواهد گشت. از آنجایی که نماز صحیح از لوازم زندگی مؤمنانه بوده و شارع به تعطیلی نماز راضی نیست، لذا برای تصحیح نماز و یقین به فراغت ذمه از جانب نماز می‌بایست دست از عمل پیوند برداشت (۶۲).

در رد ادعای فوق‌الذکر می‌توان گفت که اطلاق دلیل نجاست، مقتضی باقی بودن نجاست پس از پیوند نیست، زیرا پس از پیوند، عضو مقطوع با جریان خون در آن و حلول حیات در عضو پیوندی، جزء بدن جانی محسوب می‌شود و محکوم به طهارت خواهد بود و نماز خواندن با آن صحیح است (۳۱) و حاکم یا دیگران حق جدا کردن آن را ندارند و حتی اگر کسی عمداً آن را جدا کند قصاص می‌شود و اگر غیر عمدی باشد، باید دیه بدهد (۴۲).

۴-۲- عدم رابطه مالکیت میان انسان و اعضای بدن: در کلام خداوند در سوره بقره آیه ۱۹۵ بیان شده است که «لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ و

منع نشده است، در نتیجه این ملکیت موافق شریعت نیز هست (۶۴).

حکم قطع عضو پیوند خورده بعد از قصاص

در خصوص ماده ۴۴۶ قانون مجازات اسلامی فرع دیگری به ذهن می‌رسد که قانونگذار به سکوت گذاشته و گذشته است. طرح مسأله بدین صورت است که چنانچه جانی قصاص گشته و پس از آن به پیوند عضو خود اقدام کند آیا باز هم مجنی‌علیه حق دارد از حاکم بخواهد که دوباره عضو پیوند خورده جانی را قطع کند تا اثر قصاص، یعنی قطع عضو، همچنان در جانی باقی بماند و یا این که مجنی‌علیه حق چنین درخواستی را ندارد؟

طرح این بحث مبتنی بر روایت اسحاق بن عمار است که در این خصوص وارد شده و تحلیل درباره آن در ابتدای این مقاله مطرح گردید. در این قسمت ابتدا دیدگاه فقها را در خصوص فرع اخیر بیان کرده و سپس به تحلیل مبانی حکم آن می‌پردازیم.

۱- دیدگاه فقها

از موافقین این حکم شیخ طوسی است؛ ایشان در کتاب خلاف گفته است: «اگر کسی (جانی) گوش دیگری (مجنی‌علیه) را قطع کند، گوش او قطع خواهد شد. اگر جانی گوش خود را پیوند بزند، مجنی‌علیه حق دارد خواستار قطع دوباره آن شده و آن را جدا کند.» شافعی می‌گوید: خود مجنی‌علیه نمی‌تواند این کار را انجام دهد، ولی حاکم باید جانی را مجبور به قطع گوش پیوندزده کند، زیرا او حامل نجاست است، چون گوش جدا شده او تبدیل به مردار شده است، از این رو نجس بوده و نماز با آن درست نیست. دلیل ما اجماع امامیه و روایات ایشان است» (۲)، اما در کتاب مبسوط می‌گوید: «... اگر مجنی‌علیه بگوید: گوش او را قطع کنید، زیرا او گوش خود را بعد از آنکه به حکم قصاص جدا شده بود، پیوند زده است. فقهای ما گفته‌اند: گوش او (جانی) جدا می‌شود، ولی علت این حکم را بیان نکرده‌اند. کسانی گفته‌اند: گوش پیوندزده بنا به امر به معروف و نهی از منکر جدا می‌شود و این رأی با مذهب ما سازگار است. نزد فقهای عامه نماز با این گوش پیوندزده،

صحیح نیست، زیرا این شخص شی نجسی را بی‌آنکه ضرورتی در میان باشد، با خود حمل می‌کند. از این رو نماز با این گوش صحیح نیست. مقتضای مذهب ما نیز همین است» (۱۱). در عبارات برخی از فقها نیز علت حکم، مردار بودن گوش پیوندی ذکر شده است (۴). صاحب سرائر نیز ضمن پذیرش جواز این حکم، اینگونه استدلال کرده است که چنین شخصی حامل نجاست است و وظیفه همه مردم است که این کار را منکر دانسته و خواستار قطع آن شوند (۳)؛ ابن جنید اسکافی (۶۶) و نیز صاحب مبانی تکمله المنهاج (۵) از طرفداران این نظریه هستند.

از مجموع گفتار فقها در این موضوع به دست می‌آید که حکم جدا کردن گوش پس از پیوند آن، دو سبب دارد: یکی قصاص و دیگری صحیح نبودن نماز با آن، پس هرگاه سبب اول، مثلاً به واسطه عفو منتفی شود؛ سبب دوم به قوت خود باقی است و هرگاه سبب دوم منتفی شود سبب اول به قوت خود باقی است. از فقهای معاصر، امام خمینی (ره) ضمن نقل جواز این حکم بر اساس روایت مذکور، آن روایت را ضعیف دانسته است (۶).

۲- تحلیل ادله

در خصوص تأثیر پیوند عضو قطع شده بر حکم قصاص باید گفت مسلم است که اقتضای اصل اولی، حرمت اضرار به مسلمان یا قطع عضوی از اعضای او است، مگر این که جواز آن با دلیل ثابت شده باشد و در باب جنایات عمدی، ثابت شده است که مجنی‌علیه حق دارد جانی را قصاص کند، پس باید ببینیم که مقتضای ادله قصاص اعضا چیست و آیا می‌توان از این ادله به دست آورد که مجنی‌علیه حق دارد عضوی را که جانی پس از قصاص، پیوند زده باشد، جدا کند؟ ظاهر سخن بعضی از فقها (۱۱) آن است که قصاص اعضا با بریدن و جدا کردن عضو، محقق می‌شود، چنانکه سبب قصاص نیز با جدا کردن عضو، محقق می‌گردد. مقتضای این سخن آن است که قاعدتاً مجنی‌علیه بیش از بریدن گوش جانی حق دیگری ندارد، خواه جانی بعد از آن، گوش خود را پیوند بزند، خواه نزند. در برابر این سخن می‌توان گفت که آنچه از آیه ۴۵ سوره مائده مربوط به قصاص اعضا (النفس بالنفس و

توسط جانی را دارا بوده و از این حیث، اشکالی متوجه روایت نخواهد بود.

۲- به استناد آیه ۴۵ سوره مائده، از آنجا که در قصاص، خود عضو متعلق حق مجنی‌علیه قرار می‌گیرد و آیه بر مقابله میان «خود اعضای» مجنی‌علیه و جانی دلالت دارد، نه مقابله میان «قطع و جداسدن عضو»، لذا مجنی‌علیه حق دارد پس از این‌که جانی، عضو قصاص‌شده خود را پیوند زد، از حاکم بخواهد که مجدداً عضو جانی را قطع کند تا در نتیجه، اثر قصاص در جانی که قطع عضو است، همواره باقی بماند.

۳- برابر مقتضای ادله شرعی و به استناد فتوای فقهای معاصر، پیشنهاد می‌شود قانونگذار ذیل افزودن تبصره‌ای به ماده ۴۴۶ چنین تصریح کند: «چنانچه پس از انجام قصاص، جانی عضو قطع‌شده خود را پیوند بزند، مجنی‌علیه می‌تواند قطع دوباره آن عضو را درخواست کند.»

العین بالعين و الانف بالانف و الاذن بالاذن و اللسان باللسن و الجروح قصاص) برداشت می‌شود، این است که مقابله، میان دو عضو انجام گیرد، نه میان دو قطع و دو جداسدن. بدین معنا که هر عضوی از مجنی‌علیه گرفته شود و نقص پیدا کند، در عوض آن، همان عضو از جانی گرفته شده و او نیز ناقص شود. بر این پایه، قصاص بدین لحاظ صورت نمی‌گیرد که چون جانی، مجنی‌علیه را با قطع کردن عضو او آزار داده است، مجنی‌علیه نیز حق دارد او را با قطع کردن عضو مقابلش آزار دهد، بلکه قصاص به لحاظ خود عضو و نقص حاصل از قطع آن صورت می‌گیرد. بنابراین مدلول آیه آن است که مجنی‌علیه حق دارد جانی را ناقص‌العضو کند، به گونه‌ای که اگر جانی دوباره آن عضو را پیوند بزند، مجنی‌علیه باز حق خواهد داشت دوباره آن را جدا کرده و او را ناقص‌العضو کند، زیرا خود عضو، متعلق حق مجنی‌علیه است. حاصل کلام آنکه آیه به صراحتاً بر مقابله میان خود اعضای مجنی‌علیه و جانی دلالت دارد. بنابراین معنای قصاص اعضا، قصاص خود اعضا است از حیث وجود و عدم و نقص و عیب حاصل از آن، نه قصاص به لحاظ قطع و جداسدن عضو از آن جهت که قطع و زخم است.

البته اشکالی نیست که آیه شریفه ناظر به حق مجنی‌علیه بر جانی است نه عکس آن، ولی می‌توان ادعا کرد که عرفاً از آیه مقابله فهمیده می‌شود، به این معنا که اگر مجنی‌علیه نیز عضو خود را پیوند بزند، جانی حق خواهد داشت آن را قطع کند، همان‌گونه که او عضو جانی را به قصاص قطع کرده بود.

نتیجه‌گیری

۱- گرچه فقها در استناد به روایت غیاث بن کلوب در خصوص جواز یا عدم جواز پیوند عضو قطع‌شده پس از اجرای قصاص توسط جانی، دو رویکرد متفاوت داشته و برخی به لحاظ ضعف سند، آن را دلیل بر جواز پیوند توسط جانی ندانسته‌اند، اما بررسی مستندات روایی آن، این دیدگاه را قابل پذیرش می‌داند که روایت مذکور توان اثبات جواز پیوند عضو

References

1. Jafary Langeroody MJ. Terminology of Law. Tehran: Ganj Danesh Publications; 1388. p.200, 400.
2. Toosi AJ. Al-Khelaf. Qom: Moasese al-Nashr al-Eslami Publications; 1417. Vol.5 p.201.
3. Ebn Edris MBM. Al-Saraaer al-Havi Le Tahrir al-Fataavi. Qom: Moasesse al-Nashr al-Eslami Publications; 1410. Vol.3 p.405.
4. Ebn Barraaj AA. Al-Mohazzab. Qom: Moasesse al-Nashr al-Eslami Publications; 1406. Vol.2 p.197, 480.
5. Khoie SA. Mabani Takmela al-Menhaj. Qom: Lotfy Publications; 1396. Vol.2 p.162, 165, 174, 197.
6. Khomeini SR. Tahrir al-Vasile. Qom: Esmaeiliyan Publications; Vol.2 p.544, 545.
7. Aghababaie BE. The role of organ transplantation in retaliation. *Medical Law Journal*; 1395; 10(38): 123-140.
8. Sotoude R. The transplantation of a member of the criminal and the criminal against the retribution. *Danesh Pajohan Journal* 1395; 7: 79-97.
9. Hashemi Shahroody SM. Transplantation after remission. *Fiqh Ahl Beyt Journal* 1377; 4(16): 3-31.
10. Horr-e Amoli MH. Vasaal Ashiah. Qom: Moasese Al al-Beyt Publications; 1409. Vol.29 p.185.
11. Toosi AJ. Al-Mabsout. Tehran: Al-Maktaba al-Mortazaviya Publications; 1387. Vol.7 p.91; Vol.10 p.279.
12. Feiz Kashani MM. Al-Vafy. Esfehan: Ketabkhane Amir al-Momenin AS Publications; 1406. p.689.
13. Hashemi Shahroody SM. Bayesteha-e Fiqh Jaza. Tehran: Mizan Publications; 1387. p.322, 324.
14. Nazari Tavakoli S. Organ transplantation in Islamic jurisprudence. Mashhad: Bonyad Pajouheshha e-Islami Publications; 1381. p.86, 88, 138.
15. Najashi AA. Rejal al-Najashi. Qom: Moasese al-Nashr al-Eslami Publications; 1407. p.71.
16. Toosi AJ. Ajfehrest. Najaf: Al-Maktaba al-Mortazaviya Publications; No Date. p.15.
17. Allame Helli HY. Rejal al-Allama Helli. Najaf: Al-Heydariya Publications; 1381. p.317.
18. Mazanderani Haeri ME. Montaha al-Maqal fi Ahval-e al-Rejal. Qom: Moasese Al al-Beyt Publications; 1416. Vol.2 p.25-27.
19. Naraqı MA. Shoab al-Maqal fi Darajat al-Rejal. Qom: Naraqı Memorial Congress; 1422. p.52.
20. Khoie SA. Mojam Rejal al-Hadis. Qom: Markaz Nashr al-Seqafa. 1372. Vol.3 p.189-191.
21. Shobeyri Zanjani SM. Ketab Nekah. Qom: RayPaedaz Publications; 1419. Vol.8 p.2475.
22. Amoli MH. Mashreq al-Shamsayn Va Eksir al-Saadatayn. Mashhad: Majma al-Bohoos al-Eslamiya; 1414. p.95.
23. Bahrani YA. Al-Dorrah al-Najafiya Men al-Moltaqatat al-Yousofiya. Beirut: Dar al-Mostafa Publications; 1423. Vol.2 p.182.
24. Khajouei Mazanderani ME. Al-Favaed al-Relaliya. Mashhad: Majma al-Bohous al-Eslamiya; 1413. p.69, 106.
25. Hoseini Hamadani SMH. Anvar Derakhshan. Tehran: Lotfi Bookstore; 1404. Vol.4 p.218.
26. Bazgir Y. Qesas Ozv Va Diye Aza. Tehran: Samt Publications; 1378. p.28-29.
27. Kariminiya MM. Dars Name Ayat al-Ahkam. Qom: International Center for Translation and Publishing of Al-Mustafa; 1389. p.191.
28. Sayadi M. Collection of handwritten rules. Tehran: Mehdi Sayadi Publications; 1394. p.37-39, 317.
29. Khosroshahi GH. The philosophy of retaliation from the point of view of Islam. Qom: Boostan Ketab Publications; 1380. p.192.
30. Taheri H. Jurisprudence and legal proceedings. Qom: Zaer Publications; 1385. p.111-112, 116-117, 119.
31. Momen Qomi M. Jurisprudence and medical sentences. Qom: Moasesse al-Nashr al-Eslami Publications; 1385. p.58-60.
32. Tabarsi FH. Tafsir Javame al-Jame. Mashhad: Publishing Astan Quds Razavi Research Foundation; 1377. Vol.1 p.59.
33. Tabarsi FH. Majma al-Bayan fi Tafsir al-Quran. Tehran: Farahani Publications; 1360. Vol.1 p.115.
34. Jafary Y. Jafsir Kovsar. Qom: Hejrat Publications; 1376. Vol.1 p.112.
35. Amin SN. Makhzan al-Erfan Dar Tafsir Quran. Tehran: Muslim Women Movement Publishing; 1361. Vol.2 p.240.
36. Najafi Khomeiny MJ. Tafsir Asan. Tehran: Eslamiye Publications; 1398. Vol.1 p.73.
37. Qaraaty M. Tafsir Noor. Tehran: Cultural Center Lessons from the Qur'an; 1383. Vol.1 p.86.

38. Bahrami Ahmadi H. Qavaed Fiqh. Tehran: Emam Sadegh A Publications; 1388. Vol.1 p.321.
39. Amid Zanjani AA. Qavaed Fiqh. Tehran: Samt Publications; 1386. Vol.1 p.74-76.
40. Mokhtari Mazanderani MH. Farhang Estelahat Osoi. Tehran: Iranian Pencil Forum; 1377. p.194-195.
41. Zeraat A. General criminal law. Tehran: Qoqnoos Publications; 1385. Vol.1 p.74.
42. Zeraat A. Extensive description of the Islamic Penal Code of the Qisas section. Tehran: Jungle Publications; 1392. Vol.2 p.452, 499.
43. A Group of Researchers. Farhang Name Osul Fiqh. Qom: Islamic Propaganda Department of Qom Seminary; 1389. p.203.
44. Feyzi Taleb A. Informing the Jurisprudential Views of the Judiciary. Qom: Information Research Center; 1377. p.18, 20.
45. Rovhani SMS. Responses to the Rev. Ayatullah al-Rovhani on the Judiciary and the Lawyers of International Lawyers. Tehran: Hadis Del Publications; 1382. P.16.
46. mohseni MA. Al-Fiqh va Masael al-Tebbiya. Qom: Boostan Ketan Publications; 1382. Vol.1 p.214, 217.
47. Shahidi M. Contracts and commitments. Tehran: Majd Publications; 1380. Vol.1 p.327.
48. Javaheri H. Al-Fiqh al-Moaser. Beirut: Al-Aref Publications; 2012. Vol.2 p.574.
49. Mousavi Hamedani SMB. Interpretation of Almizan Translation. Qom: Moassesse al-Nashr al-Eslami Publications; 1374. Vol.1 p.34; Vol.2 p.93.
50. Zeraat A. Qavaed Fiqh Madani. Tehran: Jungle Publications; 1388. p.166.
51. Novroozi Firooz RA. General Criminal Law. Tehran: Mizan Publications; 1390. p.237.
52. Tayyeb SAH. Atyab al-Bayan fi Tafsir al-Quran. Tehran: Eslam Publications; 1378. Vol.2 p.360-361.
53. Babaie AA. Bargozide Tafsir Nemone. Tehran: Dar al-Kotob al-Eslamiya. 1382. Vol.1 p.176.
54. Mostafavi H. Tafsir Rovshan. Tehran: Publications; 1380. Vol.3 p.14-15, 19.
55. Najafi MH. Javaher ul-Kalam fi Sharehe Shraye ul-Islam. Beirut: Dar Ehya al-Toras al-Arabi; 1404. Vol.42 p.365.
56. Khansari SA. Jame ul-Madarek fi Sharhe Mokhtasar al-Nafe. Qom: Moasese Esmaeilian; 1405. Vol.7 p.275.
57. Tabatabaie Boroujerdi SH. Jame Ahadis Al-Shiah. Tehran: Farhang Sabz Publications; 1429. Vol.31 p.364.
58. Noori MH. Mostadrak al-Vasael va Mostanbet al-Masael. Beirut: Moasese Al al-Bayt; 1408. Vol.18 p.285.
59. Majlesi MB. Bahar al-Anvar. Beirut: Moasese al-Taba va al-Nashr; 1410. Vol.75 p.106.
60. Madani Kashani R. Kitab al-Qesas Le-Foqaha va al-Khavas. Qom: Moassesse al-Nashr al-Eslami Publications; 1410. p.219.
61. Habibi H. Brain and transplantaion of organs from the point of view of jurisprudence and rights. Qom: Boostan Ketab Publications; 1380. p.84, 86.
62. Eizadhi SS. Breaking and transplantaion of members from Imam Khomeini's point of view. Tehran: Orouj Publications; 1392. p.352.
63. Eravani MB. Doroos Tamhidiah fi al-qavaed al-Feqhiyah. Qom: Moasese al-Feqh; 1426. Vol.2 p.108-109.
64. Asghari Aghmashhadi F, Kazemi Afshar H. How people communicate with their organs from the point of view of jurisprudence and law. *Journal of Studies in Islamic Law & Jurisprudence* 1388; 1(1): 33-45.
65. Toosi AJ. Mokhtalaf al-Shiah. Qom: Moassesse al-Nashr al-Eslami Publications; 1415. Vol.9 p.450.